

خوانش فلسفی از مبانی «معنویت زنانه» در اندیشه کلاریسا پینکولا استس

محمدحسین کیانی *

DOI: 10.22096/ek.2025.2026741.1551

[تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۸/۲۹ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۲/۱۵]

چکیده

معنویت زنانه را می‌توان به معنای الگویی در بردارنده بایدها و نبایدها برای استعلای وجودی زن دانست. بدین‌سان، پرسش اینکه چگونه با نظر به مؤلفه‌های دینی - اسطوره‌ای در اندیشه استس می‌توان به خوانشی فلسفی-وجودی از معنویت زنانه دست یافت، این خوانش بر بنیاد یک بینش و دو مؤلفه قوام می‌یابد. بینش بنیادین اینکه معنویت زنانه یکسره مبتنی بر تصدیق هستی خاص زن می‌کوشد تا به شکل فردگرایانه به تحقق زنانگی اصیل دست یابد. این بینش بر این اندیشه، قوام می‌یابد که هر زن به‌منزله نوعی منحصر به فرد و همچون اولین و آخرین نمونه لحاظ شده و استعلای وجودی در معنویت زنانه با این برداشت بسان معنویت معطوف به فهم وجودی است. دو مؤلفه نیز عبارت است از: نخست، اصالت رهیافت دیونیسوسی؛ به این معنا که فردیت زن، پیروزمندانه از ظواهر ملالت‌بار زندگی، که خود را بسان رنج‌نماین می‌کنند، گذر می‌کند و با شادی و نشاط به زندگی آری گفته و تحول زیستی را دامن می‌زند. دوم، معنویت زنانه بسان زیست استعلایی برای یافتن معنایی از خویشتن، شکوفایی خویش، تبیین و تثبیت فلسفه حیات زنانه و ارائه بینش متافیزیکی برای پابندی به زندگی دیونیسوسی عمل می‌کند. البته رسیدن به چنین موضعی، قرین تمرین و ممارست است و از آن‌روست استس تأکید می‌کند درک طبیعت زن وحشی یک آیین نیست، بلکه تمرین است.

واژگان کلیدی: زن و زنانگی؛ خویشتن درون؛ فردیت؛ معنویت‌گرایی؛ دوبوآر؛ نیچه.



۱. مقدمه

در نگاه اول می‌توان معنویت زنانه را به‌منزله الگویی برای استعلای وجودی زن به حساب آورد. اهمیت و ضرورت این مسئله به دلیل ارائه شیوه‌ای برای تقویت کمال‌گرایی، بهبودی روانی و ارتقا رضایت فردی در زنان است. پیشینه این بحث ذیل پژوهش‌های معنویت‌گرایی جدید و روان‌شناسی^۱ اندک و نوپا است. در واقع، معنویت زنانه اصطلاحی جدید و فاقد پیشینه علمی قابل توجهی است؛ هرچند که می‌توان نشانه‌هایی از آن را در اندیشه متفکران سنتی شناسایی کرد؛ اما به نظر می‌رسد در ارائه «خوانش وجودی» از معنویت زنانه باید از اندیشه متفکران اگزیستانسیال کمک گرفت؛ چراکه این دسته از متفکران برای دغدغه‌های انسانی، وجود منحصر به فرد انسان و مسئله تعالی، اهمیت ویژه‌ای قائل شده‌اند. در این میان، سیمون دوبووار (Simone de Beauvoir) در رساله جنس دوم (The Second Sex) با دسته‌ای از پرسش‌ها در مورد «زن و زنانگی» به طرح بحث می‌پردازد. در آن میان، این پرسش که موضوع زن بودن از چه رو بر زندگی زنان اثر می‌گذارد، اهمیت دارد؛ چراکه این پرسش می‌تواند دریچه‌ای برای طرح رویکردی تعالی‌جویانه برای جنس زن قلمداد شود.

در پیش دوبووار، شناخت زن از دنیای زنانه، صادقانه‌تر از مردانه است؛ زیرا هویت زنان در آن است و از سوی دیگر، زنان به نحو بی‌واسطه‌تر درک می‌کنند که موضوع زن بودن برای فرد انسانی چه معنایی دارد. او می‌گوید: هر انسانی خود را به نحو واقعی و ملموس به‌مثابه نوعی متعالی، مطرح می‌کند. این انسان، فقط با فراروی مستمر به آزادی خویش تحقق می‌بخشد. برای وجود فعلی او جز فراروی به سوی آینده‌ای که به نحوی بی‌پایان گشوده باشد، هیچ توجیه دیگری وجود ندارد. هر بار که تعالی، گرفتار حالیت می‌شود، تنزل وجود به «فی حد ذاته» و تنزل آزادی به تصنع صورت می‌گیرد. این سقوط، اگر نفس به آن رضایت داده باشد، نقصی اخلاقی است و اگر تحمیلی بر نفس باشد، سیمای محرومیت از مواهب طبیعی و نیز ستم‌دیدگی به خود است و در هر دو مورد، یک بدی مطلق وجود دارد.^۲

این پیش از یک سو، ما را به ویژگی منحصر به فرد زن بودن حواله می‌دهد؛ چراکه هر گونه پاسخ به این پرسش دوبووار که «موضوع زن بودن از چه رو بر زندگی زنان اثر می‌گذارد؟» فرع بر بازشناسی و کنکاش

1. Peter Dinzelbacher, "New Trends in Feminine Spirituality," *Mediaevistik*, no. 15 (2002): 298; Joan Shelley and Amanda Porterfield, "Feminine Spirituality in America," *American History*, no. 68 (1981): 99; and Pellauer M., "The Woman Sealed in the Tower: A Psychological Approach to Feminine Spirituality," *Theology Today*, no. 4 (1984): 105.

۲. سیمون دوبووار، جنس دوم، جلد ۱، ترجمه قاسم صنعوی (تهران: انتشارات توس، ۱۳۸۸)، ۳۵.

در ویژگی‌های منحصر به فرد زن بودن است و از سوی دیگر، مسئله تعالی، فراروی، آزادی، گشودگی در نسبتی که با ویژگی‌های بنیادین زن بودن برقرار می‌کند؛ چه بسا معنای متفاوتی را منعکس کند.

در این مقاله می‌کوشیم تا این مسئله را برای رسیدن به بینش واضحی از معنویت زنانه که می‌تواند درون‌مایه فلسفی داشته باشد، پیگیری می‌کنیم. بدین‌سان، پرسش این مقاله این است که چگونه با نظر به مؤلفه‌های فرهنگی - اسطوره‌ای در اندیشه استس می‌توان به خوانشی وجودی از معنویت زنانه دست یافت. در واقع، چنین امکانی مفروض است و ما نیز می‌کوشیم مبانی و مؤلفه‌های فلسفی این نحوه از معنویت را تبیین کنیم.

بر این اساس، فرضیه مقاله چنین است که می‌توان این اهتمام را در اندیشه‌های کلاریسا پینکولا استس^۳ دنبال کرد و بر مبنای آن به خوانش فلسفی از معنویت زنانه نائل شد؛ چراکه استس کوشید تقریری بنیادین از ماهیت اصیل زن ارائه دهد. این ماهیت اصیل که ذیل نظریه «زن وحشی» بیان شده است، می‌تواند بنیادی برای گام دوم، یعنی استعلای وجودی زنانه قلمداد شود؛ چراکه می‌توان بیان استس درباره «شفادهی» را به‌مثابه رویکردی عمل‌گرایانه برای استعلای وجودی زن به حساب آورد؛ بنابراین در این مقاله، خوانش مدنظر از معنویت زنانه را با ارائه تحلیلی از زن وحشی و شفادهی ترسیم می‌کنیم؛ سپس، مبانی و مؤلفه‌های آن را شرح خواهیم داد.

۲. خویشتن‌گریزی درون

استس از تطبیق مطالعه زیست‌شناسانه^۴ به همراه بررسی ویژگی‌های زنان به‌تر اصلی خود تحت «کهن‌الگوی زن وحشی» نائل می‌شود. از این‌رو، این نظریه را برای رسیدن به خوانش مدنظر،

۳. Clarissa Pinkola Estés؛ روان‌شناس آمریکایی است که در سال ۱۹۴۵ میلادی در ایندیانا ایالات متحده آمریکا به دنیا آمد. وی در سال ۱۹۸۱ میلادی موفق به اخذ درجه دکتری در رشته روان‌شناسی قومی-بالینی و به دنبال آن، اخذ فوق دکتری در رشته روان‌شناسی تحلیلی شد. دل‌مشغولی استس مطالعات بین‌رشته‌ای و تحقیق در مورد الگوهای اجتماعی و روان‌شناختی در فرهنگ‌های قومی و قبیله‌ای، روان‌شناسی تحلیلی و مکتب یونگ است. اکنون از استس در جایگاه یکی از روان‌شناسان زن و همچنین یکی از پایه‌گذاران «روان‌شناسی زنان» به همراه ماریون وودمن Marion Woodman و جین شینودا بولن Jean Shinoda Bolen یاد می‌کنند که بر مبنای تحلیلی‌گری، روان‌کاوی، الگوهای روان‌شناختی و مطالعات فرهنگی-تزادی به‌ویژه در زمینه ادبیات اسپانیولی و فرهنگ سرخپوستی، اندیشه‌های منحصر به فردی دارد.

۴. استس در مقدمه کتاب زنانه که با گرگ‌ها می‌دوند اذعان می‌کند که باورها و نظریاتش از مطالعه زیست‌شناسانه حیات وحش به‌ویژه زندگی گرگ‌های نوع کانیس لوپوس *Canis lupus* و کانیس روفوس *Canis rufus* نشئت گرفته است؛ چراکه این دو - زنان و این نوع گرگ - شباهت‌های خلقی و گروهی زیادی دارند. در واقع، گرگ‌های سالم و زنان سالم داری خصیصه‌های مشترکی نظیر هوشمندی، سرزندگی، بازیگوشی و توانایی عظیمی برای ایثار، خانواده‌دوستی، وفاداری، فداکاری و دلبری، شجاعت، اجتماعی‌بودن، کنجکاوی، ظرفیت تحمل و قدرت زیاد، قوه درک و شم قوی و همچنین، قدرت تطبیق خود با شرایط گوناگون محیط دارند.

همچون بستری برای شرح و بسط خویشتن‌گریزی زن قرار می‌دهیم. برای فهم بهتر این خویشتن‌گریزی، توجه به اسامی دیگر کهن‌الگوی زن وحشی در اندیشه استس اجتناب‌ناپذیر است؛ مواردی نظیر طبیعت‌گریزی، روح طبیعی، طبیعت ذاتی و بدوی زنان یا طبیعت بومی و درونی زنان، طبیعت نوعی و بنیادین، طبیعت خردمند و دانا، زنی که در آخرالزمان و بر لبه جهان‌زندگی می‌کند و... این عناوین و بسیاری اسامی دیگر که استس ناظر به فرهنگ‌های گوناگون از آنها نام می‌برد، جملگی رهیافتی برای کوییدن بر درِ روحِ زرنانه پنداشته می‌شوند. کوفتن بر در یعنی بازی با ابزار نام‌ها به منظور باز کردن درب. این به معنای استفاده از واژه‌هایی است که سبب باز شدن راه عبور می‌شود. زنان، صرف نظر از اینکه تحت تأثیر چه فرهنگی باشند، معنای واژه‌های زن و وحشی را به طور غریزی درک می‌کنند.^۵ بدیهی است که وحشی در اینجا به معنای مهارنشده نیست؛ بلکه مراد، امری طبیعی و نیرویی اصیل است. بدین‌سان، زن وحشی استعاره از نیروی توان‌بخشی است که زنان را به زندگی خلاقانه فرا می‌خواند؛ چراکه این نیرو به زعم استس، موجد تک‌تک وجوه مهم زنانگی است. او می‌گوید: «زن وحشی به معنای سلامت همه زنان است. بدون او روان‌شناسی زنان، معنایی ندارد. زن وحشی نمونه اصلی یا الگوی نخستین زن است. این الگوی نخستین متأثر از فرهنگ یا سیاست تغییر نمی‌کند. چرخه‌های او تغییر می‌کند، تجلیات نمادینش تغییر می‌کند، اما جوهر و ذات او تغییر نمی‌کند، او همان چیزی است که هست. او تام و تمام‌عیار است. این الگو از طریق زنان ظهور و بروز می‌یابد. اگر آنها سرکوب شوند، او مبارزه می‌کند و خود را بالا می‌کشد. اگر زنان آزاد باشند، او هم آزاد است. خوشبختانه او هر قدر هم که سرکوب شود از نو خود را بالا می‌کشد. هر قدر هم منع شود، منکوب شود، قطع شود، تضعیف شود، شکنجه شود و به‌عنوان موجودی ناسالم، خطرناک، دیوانه و عناوین توهین‌آمیز معرفی شود، باز هم در وجود زنان به پا می‌خیزد... به‌طور کلی، هرگاه ما طبیعت وحشی را به‌مثابه موجودی بینگاریم با ویژگی‌های خاص خود که عمیق‌ترین جلوه‌های حیات را در وجود زن به حرکت در می‌آورند و از آن خبر می‌دهد، آنگاه می‌توانیم از راه‌هایی که هرگز تصورش را هم نمی‌کردیم، رشد کنیم. روان‌شناسی که نتواند این موجود روحی درونی در کانون روح و روان زن را مخاطب قرار دهد در طول زمان آینده شکست خواهد خورد».^۶

شکوفایی استعدادهای هر انسان به‌منزله شکوفایی زندگی جدید است. او تأکید می‌کند که برای متبلور کردن استعداد باید صبور بود؛ چراکه این شکوفایی مستلزم زمان بسیار است؛ در واقع، آدمی با موهبت‌های زیاد، اما شکوفاننده‌ای، خلق شده است و این شرایط، امکان خلاقیت و

۵. کلاریسا پینکولا استس، زنانی که با گرگ‌ها می‌دوند، ترجمه سیمین موحد (تهران: نشر پیکان، ۱۳۹۶)، ۸.

۶. استس، زنانی که با گرگ‌ها می‌دوند، ۱۳.

تبلور زندگی درونی را هموار می‌سازد. استس با طرح این پرسش که دلیل بودن آدمی بر روی زمین چیست و اینکه چه پیمانی قبل از آمدن به این جهان به خالق خویش داده‌ایم، تأکید می‌کند که مجموعه پاسخ هر انسانی به این دسته از پرسش‌ها هویت اصیل او را ظاهر می‌کند. شکل مقدسی از اینکه چگونه وارد زندگی شود و چگونه آن را برای رسیدن به شکل حقیقی خویش به سرانجام رساند. به نگاه استس، فقط در این صورت است که من درون، متولد خواهد شد.^۷

به عبارت دیگر، رشد روحی، رسیدن به کمال و آزادی و یافتن مسیر زندگی زنان جملگی در گرو تبلور زن وحشی است. گویی سه اصطلاح طبیعت وحشی، فطرت زنانگی و نداری درون زنانه به یکسان در اندیشه استس تلقی می‌شوند. بدین‌سان، زنان وقتی رابطه خود را با طبیعت وحشی خویش برقرار می‌کنند، از موهبت وجود نگهبانی همیشگی و درونی، موجودی دانا و دوراندیش، سروشی غیبی، یک الهام‌بخش، موجودی با درک قوی، یک سازنده، یک خالق، یک مخترع و شنونده‌ای که هدایت می‌کند، پیشنهاد می‌دهد، ایجاد زندگی پرشور در جهان درون و بیرون را تشویق می‌کند، برخوردار می‌شوند؛^۸ اما چالش اصلی در این عبارت نمادین استس نهفته است که «حیات وحش و زن وحشی، هر دو گونه‌هایی در حال انقراض اند».^۹ او انقراض زن وحشی را با ادبیاتی زنانه‌نگر شرح داده است و با نگاه فمینیستی، گویی زنان را در چنبره فرهنگ مردسالارانه این زمانه، اسیر توصیف می‌کند. سپس، در مقام تز اصلی خود، ذیل کهن‌الگوی زن وحشی و با طرح این پرسش که برای ارتباط با زن وحشی و استفاده از نیروی آن برای کسب توانایی و ویژگی‌های درونی چه باید کرد به پاسخ انحصاری و تفصیلی خود می‌پردازد.

۳. شفادهی؛ قصه به مثابه دارو

کلاریسا پینکولا استس معتقد است «روح به داستان نیازمند است».^{۱۰} از این رو با استفاده از گنجینه غنی داستان‌های اساطیری، کهن‌الگوها، افسانه‌های پریان و قصه ملل، مسیر ارتباط مجدد به نیروی غریزی و طبیعی زنان را نشان می‌دهد. «قصه‌های کودکان، افسانه‌ها و داستان‌ها، مفاهیمی را عرضه می‌کنند که به کمک آنها می‌توانیم بینش خود را وسعت دهیم و مسیری را که طبیعت وحشی همچون راهنمایی از خود به جا گذاشته، ببینیم و در پیش بگیریم. توصیه‌های موجود در داستان به ما اطمینان می‌دهد که این جاده نه‌تتها متروک نشده است، بلکه زنان را هرچه

7. Clarissa Pinkola Estés, *The Late Bloomer: Myths and Stories of the Wise Woman Archetype* (Colorado: Sounds True, 2012).

۸. استس، زانی که با گرگ‌های دوند، ۱۰.

۹. استس، زانی که با گرگ‌های دوند، ۳.

10. Clarissa Pinkola Estés and Joseph Campbell, *The Hero With a Thousand Faces* (Princeton: Bollingen, 2004), 31.

ژرف‌تر و ژرف‌تر به سمت دانش درونی‌شان هدایت می‌کند. ردپایی که همه ما دنبال می‌کنیم، ردپای خویشتن‌گریزی درونی ما است».^{۱۱} استس با جمع‌آوری، واکاوی قصه‌ها و تحلیل افسانه‌ها در پی ایجاد تمرکز بر طبیعت وحشی مخاطب خود برآمده و با جست‌وجوی این کهن‌الگوها می‌کوشد تا به کشف «خویشتن‌گریزی - درونی فرد» اقدام کند؛ چراکه او تأکید دارد که همواره جوهره وجود زنان از این طبیعت وحشی نشئت می‌گیرد. «گاهی از من می‌پرسند که در اتاق مشاوره برای کمک به بازگشت زنان به طبیعت وحشی‌شان چه می‌کنم. من تأکید فراوانی بر روان‌شناسی بالینی و تکاملی دارم و از ساده‌ترین و سهل‌الوصول‌ترین قصه‌ها برای درمان استفاده می‌کنم. ما رؤیاهای بیمار را که حاوی ماجراها و داستان‌های فراوان هستند، دنبال می‌کنیم. حساسیت جسمانی بیمار و خاطره‌های جسمی او نیز داستان‌هایی هستند که می‌توان آنها را خواند و به آگاهی منتقل کرد. به علاوه، من نوعی روش تمرکز فعال را تعلیم می‌دهم که بسیار مؤثر است و به روش تجسم فعال یونگ شباهت دارد و این نیز داستان‌هایی به وجود می‌آورد که به شفاف‌تر شدن روحی بیمار کمک می‌کند. ما از طریق پرسش‌های مشخص و با بررسی قصه‌ها، افسانه‌ها و اسطوره‌ها، خویشتن وحشی را بیرون می‌کشیم. بیشتر اوقات به مرور زمان می‌توانیم افسانه یا اسطوره راهنمایی را که دستورالعمل مورد نیاز زن برای رشد روحی کنونی‌اش را در بردارد، پیدا کنیم. این قصه‌ها ماجرای پرشور روحی زنان را در برمی‌گیرند».^{۱۲}

در این رویکرد، قصه‌ها و اسطوره‌ها از اهمیت بیشتری نسبت به دانش هنر و علم روان‌شناسی برخوردارند؛ چنانکه استس اشاره می‌کند، قدمت قصه بسیار فراتر از قدمت هنر و روان‌شناسی است. بدین سان، او با استناد به نمونه‌ای از کهن‌ترین شیوه‌های داستان‌سرایی، توضیح می‌دهد که چگونه راوی خوابگر (trance-teller) حالت خلسه شدید را در مخاطبین ایجاد کرده و آنها را به حالتی از «جهان میان جهان‌ها (world between worlds)» وارد می‌کند و در چنین شرایط و فضایی موفق می‌شود، قصه‌ای (داستانی که جذب روای خوابگر شده است) را از طریق کانال وجودی خویش بازگو کند. به هر حال، استس می‌کوشد با شیوه‌ای منحصر به فرد و با تحلیل بسیاری از داستان‌های متنوع و قدیمی نظیر ماده‌گرگ، زن اسکلتی، ریش آبی، واسالیسا، ماناوی، زن پروانه‌ای، کفش‌های قرمز و ... به رهیافتی که از آن تحت عنوان «قصه به‌مثابه دارو» یاد کرده است، نائل شود. به نظر می‌رسد که درباره این رهیافت، سه نکته ضروری وجود دارد:

۱۱. استس، زنانی که با گرگ‌ها می‌دوند، ۸.

۱۲. استس، زنانی که با گرگ‌ها می‌دوند، ۱۹.

نخست، انواع مدل‌های تحلیلی و روش‌های تفسیری، مقایسه‌های تطبیقی و بررسی نتایج قصه‌ها با نگاه روان‌شناسانه به‌ویژه ناظر به مکتب یونگ به کار گرفته شده است و بدین‌سان، رویکرد روان‌شناسانه جدیدی قوام می‌یابد؛ چراکه به زعم او «این نوع روان‌شناسی، کلیه درون‌مایه‌ها و حوادث قصه‌های کودکان، افسانه‌ها و اسطوره‌ها را به منظور درک بیشتر زندگی، غریزی انسان‌ها مورد مطالعه و بررسی قرار می‌دهد و از الگوهای نهفته در جهان‌های تخیلی، تصاویر مشترک ناخودآگاه و تصاویری که از رؤیایها و حالات غیرعادی ضمیر آگاه به دست می‌آید، کمک می‌گیرد».^{۱۳} این رویکرد جدید بر مدار آموزش مهرورزی به زن وحشی و در راستای درمانگری و التیام روح زنانه خواهد بود. از این‌رو، آموزه‌های او را می‌توان به‌منزله نوعی روان‌شناسی زنان قلمداد کرد که بر پایه روح و التفات به درون‌نگری قوام یافته است.

دوم اینکه درک او از چنین ایده‌هایی برگرفته از شیوه‌های قومی و سنت‌های شفاهی است.^{۱۴} چنانچه تصریح می‌کند: من با اجازه و دعای خیر سه نسل زنده از شفا دهندگان و راویان خانواده‌ام، این قصه‌ها را ارائه می‌کنم؛ قصه‌گویی که ظرافت‌ها و ملزومات قصه را به‌مثابه پدیده‌ای شفابخش، درک می‌کنند.^{۱۵}

سوم، تمرکز بر داستان‌های قومی و بومی سرزمین خویش، بیشترین تأثیر را در مسیر شفا دهی به ارمغان می‌آورد. چنانچه تصریح می‌کند: من به مردم می‌گویم خودشان از میان زندگی خودشان، داستان‌ها را حفر کنند و به کسانی هم که به آنها تعلیم می‌دهم روی این موضوع پافشاری می‌کنم؛ به‌خصوص داستان‌هایی از میراث فرهنگی خودشان... من قویاً طرفدار کسانی هستم که داستان‌های فرهنگی میراث خودشان را احیا کرده، آنها را حفظ می‌کنند و از مرگ به دلیل بی‌توجهی نجات می‌دهند. البته افراد سالخورده هستند که استخوان‌بندی کل ساختارهای شفا دهنده و معنوی را در همه جای زمین تشکیل می‌دهند.^{۱۶}

۴. خوانش مدنظر؛ مبانی و مؤلفه‌ها

معنویت زنانه را می‌توان طرحی برای «استعلای وجودی زن» و همچون شیوه‌ای برای تقویت کمال‌گروی، بهبودی روانی و ارتقا رضایت فردی در زن به حساب آورد. این شیوه بر وجود منحصر به فرد انسان-زن تمرکز دارد. تکیه بر وجود خاص آدمی برای التفات به انسان به‌مثابه

۱۳. استس، زنایی که با گرگ‌ها می‌دوند، ۲۲.

14. Clarissa Pinkola Estés, *Untie the Strong Woman* (Colorado: Sounds True, 2011), 357.

۱۵. استس، زنایی که با گرگ‌ها می‌دوند، ۲۰.

۱۶. استس، زنایی که با گرگ‌ها می‌دوند، ۶۴۷.

موجودی متمایز از دیگر موجودات است؛ یعنی به منزله موجودی که به واسطه نسبتش با وجود از دیگر موجودات متمایز می‌شود. به واقع در هستی انسان، نشانه‌ای از وجود می‌یابیم که این نشانه به معنای هستی خاص انسان است. این نشانه مؤید این واقعیت است که هستی خاص انسان به مثابه امکانی است که باید تحقق پذیرد. هایدگر این خصیصه را در تعبیر باید-بودن خلاصه و آن را وصف اساسی دازاین تلقی می‌کند. او می‌گوید: «برای مثال، میوه نارسیده به سوی رسیدگی سیر می‌کند. در ضمن این رسیده شدن، آنچه میوه هنوز نیست، هرگز همچون چیزی که هنوز-پیش-دست نیست، تکه‌تکه فراهم چیده نمی‌شود. خود، میوه خودش را رسیده می‌گرداند و همین خودرسیده‌گردانی، مشخصه هستی‌اش را به عنوان میوه تعیین می‌کند... نه-هنوز از آغاز در هستی خاص خود میوه مندرج است و به هیچ وجه تعیین و تعریفی دل‌خواه نیست؛ بل به منزله مقوم است. بر همین قیاس، دازاین نیز مادام که هست، هماره «پیشاپیش نه-هنوز خویش» است».^{۱۷}

معنویت زنانه با تمرکز بر هستی خاص زن، خواهان استعلای وجودی طبق چهارچوب‌های زنانگی است. در این میان و طبق خوانش فلسفی، باید متذکر بود که دغدغه‌ای جز استعلا متوجه هستی خاص انسان-زن نیست؛ به تعبیر هایدگر، حتی تصور حیث التفاتی - چنانچه هوسرل به آن قائل است - مبتنی بر تصویری است عمیق‌تر از تصور حیث التفاتی و آن تصور، همان استعلا یا تعالی است.^{۱۸} چنانکه در کانت و مسئله متافیزیک نیز به شرح این ایده می‌پردازد که آنچه کانت استعلایی نامیده است، درک نمی‌شود، مگر اینکه استعلایی را نوعی حرکت به سوی فهم وجود، قلمداد کنیم. او با معنای جدیدی که از زمان در اندیشه کانت ارائه داده است، زمان را نه تنها مقوله پیشینی فاهمه و متعلق به صورت شناسایی می‌داند،^{۱۹} که آن را به سوی فهم وجود سوق می‌دهد و با تقریری جدید، نسبت عمیق «هستی و زمان» را متبلور می‌کند.

در معنویت زنانه، تفاوت میان «هستی خاص زن» از «هستی خاص مرد» مفروض است یا دست‌کم در ویژگی‌های بنیادینی که وجود زن را از وجود مرد متمایز کرده است، دوگانگی وجود دارد و بر بنیاد همین تفاوت‌های اساسی در وجود زن است که فراروندگی برای زنان مستلزم ویژگی‌های متمایزی است. بدین سان، هر زن به منزله نوعی منحصر به فرد و همچون اولین و آخرین نمونه، زاده می‌شود و این مهم‌ترین موهبت زن به مثابه «یکه» است؛ اما آنچه در نوع زنانگی مشترک است؛ اینکه

۱۷. مارتین هایدگر، هستی و زمان، ترجمه سیاوش جمادی (تهران: نشر ققنوس، ۱۳۸۹)، ۵۴۲.

۱۸. روزه ورنو و ژان وال، نگاهی به پدیدارشناسی و فلسفه‌های هست بودن، ترجمه یحیی مهدوی (تهران: خوارزمی، ۱۳۷۲)، ۳۱۵.

19. Martin Heidegger, *Kant and the problem of metaphysics*, Richard taft, Bloomington (Indiana: Indiana university press, 1965), 174.

هستی خاص او دارای دو نیرو برای خودشناسی است و گزینش‌های هر یک بر بنیاد این دو نیرو است که هستی منحصر به فرد هر نمونه را قوام می‌بخشد؛ نخست، نیروی وحشی که جنبه جوانی، غریزی و پرشوری دارد و دوم، نیروی عقل که حاوی دانش و بصیرت است و نمود آن در آدمی به‌مثابه جوان بودن حین پیری و پیر بودن حین جوانی است.^{۲۰} اما این دو به‌ویژه نیروی وحشی که جنبه جوانی، غریزی و پرشوری دارد، یادآور دیونیسوس (Dionysus)، خدای برداشت، انگور، شراب، باروری و جنون در اساطیر یونانی و همچنین، یادآور رهیافت دیونیسوسی و آپولونی در فلسفه نیچه است.

۴-۱. تمرکز بر جنبه دیونیسوسی

آگاهی به رهیافت دیونیسوسی نیچه را می‌توان در اندیشه استس باز شناخت. این رهیافت متضمن نوعی سلوک عاشقانه یا سبکی از زیست سرمستانه است که با شادی، سرخوشی، دلگرمی و سرمستی به زندگی، آری می‌گوید و بر این عقیده نیز استوار است که کشف لذت و شادی در ورای ظواهر رنج‌آلود زندگی رخ می‌دهد. «آری گفتن به زندگی، حتی به غریب‌ترین و دشوارترین مسئله‌های آن، خواست زندگی که از پایان‌پذیری خود حتی از رهگذر قربانی کردن والاترین گونه‌هایش سرخوشی می‌کند، این آن چیزی است که من دیونیسوسی نامیده‌ام»؛^{۲۱} اما استس نیز به زندگی آری گفته است و آن را لازمه تحول اساسی زندگی زنانه قلمداد می‌کند: در حالی که یک وجه طبیعت دوگانه زن را می‌توان زندگی نامید، خواهر دوقلوی زندگی نیرویی است به نام مرگ. انسان‌ها به‌واسطه مرگ است که یکسره متحول می‌شوند.^{۲۲} در واقع، التفات به زندگی در پس حضور مرگ است که زیستی شورمندانه را سبب می‌شود؛ چراکه اساساً، «مرگ رقصنده است و زندگی هم‌رقص او است»؛^{۲۳} به عبارت دیگر، این رویکردی قهرمانانه و پیروزمندانه نسبت به رنج و مرگ، سبب گذر از این ظواهر ملالت‌بار شده و در نهایت با شادی و نشاط به زندگی آری گفته است و تحول درونی را سامان می‌دهد؛ این همان بینش بنیادین در رهیافت دیونیسوسی نیچه است که خود را در این عبارت استس نمایان می‌کند: برای عشق‌ورزیدن با مرگ می‌رقصیم.^{۲۴} به تعبیر دیگر، این همان رویکرد دیونیسوسی نیچه نسبت به زندگی و مرگ است.^{۲۵}

20. Clarissa Pinkola Estés, *The Dangerous Old Woman* (Colorado: Sounds True, 2010), 1.

21. Friedrich Nietzsche, *Twilight of the Idols*, trans. Walter Kaufmann, volume 5 (New York: Viking Press, 1954), 5.

۲۲. استس، زنایی که با گرگ‌ها می‌دوند، ۱۷۲.

۲۳. استس، زنایی که با گرگ‌ها می‌دوند، ۲۱۹.

۲۴. استس، زنایی که با گرگ‌ها می‌دوند، ۲۱۹.

۲۵. یاسپرس می‌گوید: تقریباً همه تره‌های نیچه به هواخواهی از دیونیسوس بیان شده است. کارل یاسپرس، نیچه و مسیحیت، ترجمه عزت‌الله فولادوند (تهران: سخن، ۱۳۸۸)، ۱۴۵؛ و حمیدرضا محبوبی آرائی، «نیچه و رویکرد دیونوسوسی به زندگی و مرگ»، فصلنامه حکمت و فلسفه، شماره سوم (پاییز ۱۳۹۲): ۶۱-۸۲.

اگر ماهیت ذاتی، منبع خلاقیت و فهم آدمی به‌مثابه مسائلی نهفته در تاریکی است؛ مشاهده در تاریکی، دست‌کم برای زنان از طریق نیروی وحشی رخ می‌دهد. تمرکز بر نیروی وحشی «زنان را تشویق می‌کند تا به زبان رؤیا، شور و شعر سخن بگویند». ^{۲۶} از نگاه نیچه، موسیقی مظهر دیونیسوس است؛ چراکه موسیقی می‌تواند بیش از هر امر دیگری، شورآفرین باشد؛ ^{۲۷} از این رو، نخست «زنان از طریق شعر، موسیقی، رقص و قصه به وادی طبیعت وحشی راه می‌یابند» ^{۲۸} و دیگر آنکه «طبیعت وحشی درون، زندگی پرشور در جهان درون و بیرون را تشویق می‌کند». ^{۲۹}

استس در این اندیشه با نیچه موافق است که هر چیزی برای زیبا بودن، محتاج عقل‌پذیری نیست؛ چنانکه بر این مبنا است که نیچه به نقادی رویکرد آپولونی سقراط می‌پردازد. استس با استناد به باور مکزیکی می‌گوید: «زنان حامل نور زندگی هستند. این نور نه در قلب زنان است و نه در پشت چشمان آنها، بلکه در تخمدان‌های آنها است، جایی که حتی پیش از تولد، ذخیره کاملی از تخم‌ها در آن نهفته است. این معرفتی است که با نزدیک شدن به زن وحشی حاصل می‌شود. وقتی ماده‌گرگ آواز می‌خواند از دانش موجود در تخمدان‌ها می‌خواند؛ دانشی که از اعماق بدن، اعماق ذهن و اعماق روح می‌آید». ^{۳۰}

نیچه نیز معتقد بود آنچه بخشی از کارزادآوری، آبستنی و زایمان بود، عالی‌ترین و شکوهمندترین احساس‌ها را برمی‌انگیخت. در آموزه اسرار، درد، مقدس شمرده می‌شود، رنج‌های ژاؤ هر دردی را مقدس می‌کند، تمامی شوند و رویدن، هر آنچه تضمین‌کننده آینده است با درد همراه است... برای آنکه لذت آفرینندگی جاودان در کار باشد و برای آنکه خواست زندگی جاودان به خود، آری گوید، درد زن به هنگام زایمان نیز می‌باید جاودان در کار باشد... در اینجا ژرف‌ترین غریزه زندگی که رو به سوی آینده دارد به جاودانگی زندگی در قالب دینی تجربه می‌شود و راه به سوی زندگی به سوی زادآوری، چنان راهی مقدس. ^{۳۱} به هر حال «ایجاد رابطه با طبیعت وحشی، بخشی اساسی از رشد و تکامل فردیت زنان است». ^{۳۲} البته نیچه فردیت را مخالف رهیافت دیونیسوسی قلمداد می‌کند منوط به اینکه فردیت متضمن Immanent باشد؛ چراکه دیونیسوس، ریشه در گذر از فردیت، فراروی به سوی فضایی مافوق آن و در نهایت، نوعی برون‌خویشی از سر یگانگی با ورای خویشتن است.

۲۶. استس، زنانی که با گرگ‌ها می‌دوند، ۱۷.

27. M Silk and P Stern, *Nietzsche on Tragedy* (Cambridge: Cambridge University Press, 1981), 30.

۲۸. استس، زنانی که با گرگ‌ها می‌دوند، ۳۷.

۲۹. استس، زنانی که با گرگ‌ها می‌دوند، ۱۰.

۳۰. استس، زنانی که با گرگ‌ها می‌دوند، ۴۲.

31. Nietzsche, *Twilight of the Idols*, 5: 4.

۳۲. استس، زنانی که با گرگ‌ها می‌دوند، ۵۶.

۲-۴. استعلا و زنانگی

نسبت «استعلا» با زنانگی در فردیت هر زن به منزله مصداقی از مفهوم کلی زن قوام می‌یابد. در واقع، این نسبت را فقط باید در فردیت زن مورد بررسی قرار داد. بدین‌سان، «هر فردی که نگران توجیه وجود خود باشد، این وجود را چون نیاز بی‌پایان به کسب تعالی احساس می‌کند».^{۳۳} توجیه وجود به معنای تشخیص بخشی به خویشتن و یافتن معنایی برای زیست انسانی است. یافتن معنا و تشخیص بخشی فرد در مقام یکه در گرو حرکتی فرارونده از محدودیت‌های ذاتی به امید وصول به وجودی مطلق است. اهمیت وصول به وجودی مطلق نیز در گرو یافتن معنای بسیطی از خویش است. استس معتقد است که هر روح زنانه، محتاج آرامش، بصیرت، هدایت و کسب قدرت برای محافظت از خود است. از این‌رو، همواره به داستان‌ها، موعظه‌ها و پندهای پیرامون «مادر مقدس (Holy Mother)» اشاره می‌کند. او همانی است که زنان را تحت سرپناه خود قرار داده است و آغوش خود را می‌گشاید تا راهنما و چراغ روحی زنانگی باشد.^{۳۴} او می‌گوید:

اگر کسی بپرسد که کار من درباره چیست، می‌گویم: زن وحشی، زن خردمند، زن مقدس؛ هر سه با هم؛ سه در یک، همچون یکی؛ اما بهترین زن وحشی و زن خردمند کیست؟ مادر مقدس... او با نام‌های بسیار خوانده شده از جمله «لالویا»^{۳۵} و «آنکه می‌داند»،^{۳۶} اما اینها همیشه برای من یکی بوده است؛ همان «یگانه یکتا» و برای بسیاری از شما نیز.^{۳۷}

در این میان، چه نیرویی، فردیت زنانه را به سوی استعلا سوق می‌دهد؟ استس می‌گوید: با نیروی وحشی زندگی خلاق زنانه شکوفا می‌شود.^{۳۸} در واقع، واژه «وحشی» استعاره از نیروی است که به زنان توان بخشیده و آنها را به موضعی از زنانگی سوق می‌دهد، «همان‌جایی که لذت هست، همان‌جایی که شادی هست، همان‌جایی که وقت و آزادی، گردش، شگفت‌زدگی، نوشتن، آواز خواندن، خلق کردن و تترسیدن هست».^{۳۹} دوم آنکه چه نیرویی، شور عاشقانه را در زن برانگیخته و آن را هدایت می‌کند؟ استس می‌گوید: برای ایجاد عشق پایدار، انسان باید شریک

۳۳. دوبوار، جنس دوم، ۱: ۳۵.

34. Estés, *Untie the Strong Woman*, 11.

۳۵. La loba به معنای ماده‌گرگ به زبان اسپانیایی.

۳۶. La que sabe به زبان اسپانیایی.

۳۷. کلاریسا پینکولا استس، بهار می‌رسد، ترجمه سیمین موحد (تهران: نشر تندیس، ۱۳۹۲)، ۲۹۳.

۳۸. استس، زنانی که با گرگ‌ها می‌دوند، ۱۰.

۳۹. استس، بهار می‌رسد، ۸۱.

ثالثی را به وحدت دعوت کند. من این شریک ثالث را زن اسکلتی یا بانوی مرگ نامیده‌ام... او سروش غیبی دارد که می‌داند چرخه‌ها کی باید آغاز شوند و کی خاتمه یابند. به این ترتیب، او وجه وحشی رابطه است.^{۴۰} بدین سان، استس عشق میان زن و مرد را بسان پیوندی پایدار برای آشکارگی قدرت‌های بالقوه قلمداد می‌کند.

آنچه خوانشی معنویت‌گرا از نظریه زن وحشی را قوام می‌بخشد این است که از نگاه استس «درک طبیعت زن وحشی یک آیین نیست، بلکه تمرین است».^{۴۱} استس تحت عنوان شفادهی به ابراز راهکارهای ایجابی برای بازگشت به خویشتن اصیل زنانه، همت می‌گمارد. چنانکه او در مقام مؤسس و مدیر بنیاد گوادالوپ (Guadalupe Foundation) در کنار تألیف کتاب، سخنرانی در دانشگاه‌ها، مؤسسات و برگزاری دوره‌های درمانی به داستان‌سرایی نیز شهرت دارد. در واقع، او در جایگاه یکی از اعضای هیئت‌مدیره بنیاد بهداشت اقلیت (Minority Health Foundation) به همراه مایا آنجلو (Maya Angelou) و کورتا اسکات کینگ (Coretta Scott King) در زمینه طب سنتی و آموزش‌های درمانی فعالیت می‌کند و داستان‌سرایی از جمله پروژه‌های درمانی این بنیاد به حساب می‌آید؛ بدین سان، استس به‌منزله قصه‌گو و پزشک طب سنتی، تکنیک‌هایی را در این زمینه ارائه کرده است.

۵. تحلیل و بررسی

پیش از هر چیز لازم است تا به درک روشنی از دو مفهوم کلیدی ناآل شویم؛ نخست، «معنویت» که به معنای نحوه‌ای از بودن و تجربه‌ی این بودن است که از طریق برخی ارزش‌های مشخص راجع به خویش، زندگی و هر آنچه شخص درباره بودن غایی می‌پندارد، ظاهر می‌شود.^{۴۲} و دوم، «استعلا» که به معنای کوشش انسان برای دستیابی به امکانات آینده است؛ اینکه آدمی همواره می‌کوشد تا از خود فراتر شود و به فراسوی خویش گذر کند.^{۴۳} طبق این دو تعریف، استعلا به‌مثابه مقوم معنویت است؛ چراکه معنویت را می‌توان کوشش استعلایی برای رسیدن به غایت وجودی به حساب آورد و به شکل جزئی‌تر، معنویت زنانه به معنای کوشش استعلایی جنس زن برای رسیدن به فهم غایی از وجود خویش است.

۴۰. استس، زنایی که با گرگ‌ها می‌دوند، ۱۷۵.

۴۱. استس، زنایی که با گرگ‌ها می‌دوند، ۱۲.

42. D. Elkins, L. Hedstrom, L. Hughes, J. Leaf, and C. Saunders, "Toward a humanistic-phenomenological spirituality: Definition, description, and measurement," *Humanistic Psychology*, no. 28 (1988): 1-5.

43. Stephen Michelman, *Historical Dictionary of Existentialism* (Maryland: Scarecrow Press, 2008), 316.

معنویت را در اندیشه استس می‌توان به‌منزله استعلای عاشقانه به سوی غایت وجودی (که او بارها آن را «زن وحشی» نامیده است) به حساب آورد. بر همین اساس، امکان خوانش فلسفی از معنویت زنانه در اندیشه او امکان‌پذیر می‌شود. به‌ویژه این امکان به دلیل اندیشه‌های آگزیستانسی است که هرچند آشکارا به زبان نیاورده، اما در ارائه باورها به آنها نظر داشته است. بدین‌سان، بیش از هر چیز، معنویت زنانه بر وجود منحصر به فرد زن استوار است.^{۴۴} التفات به هستی خاص زنانه، مقدمه به کارگیری آزادی برای رسیدن به غایت وجودی است. یاسپرس در مقام نسبت آزادی و فردیت معتقد بود که مفهوم آزادی من در تصمیم من برای خودتحقق‌بخشی قوام می‌یابد و از این‌روست که «آزادی، جهش آغازین هست‌بودن است»،^{۴۵} چراکه فعل فرارونده، نظر به آزادی ساخت فردیت را فراهم می‌کند. به عبارت بهتر، انسان-زن فقط از راه آزادی است که فردیت خویش را برگزیده و با مجموعه‌ای از انتخاب‌ها طی فرایند استعلایی به تحقق غایت وجودی خویش اقدام می‌کند.

بدین‌سان بر مدار فردیت و آزادی فرایند استعلایی برای رسیدن به غایت وجودی آغاز می‌شود. در این فرایند دست‌کم دو مؤلفه به‌منزله لوازم معنویت‌ورزی زنانه وجود دارد. نخست اینکه رهیافت معنویت‌گرایی قرین آری‌گویی به زندگی است؛ یعنی اتخاذ سبکی از زیست که مؤید شادی، سرخوشی، دلگرمی و سرمستی «آگاهانه» است. این نحوه از زیستن مؤید سرخوشی دیوانه‌وار نیست، بلکه اتخاذ رویکرد فعالانه نسبت به رنج زندگی، مرگ‌آگاهی و برگرفتن رهیافتی قهرمانانه است. این رویه حتی به خوانش نیچه نیز امری لازم و ضروری است. به عبارت دیگر، شاید تصور ایجابی استعلا در تفکر نیچه مستلزم دوگانه تناقض باشد؛ چراکه از سویی، حقایق مطلق، آرمان‌ها، ارزش‌ها و باورهای اخلاقی را انکار کرده است و هرگونه هدف و معنایی را صرف بیان دگرذیسی یک اراده برتر می‌داند؛ اراده برتری که همان خواست قدرت است، اما در ساحت فراسوی نیک و بد در ارزشیابی مجدد ارزش‌ها و در ایده بازگشت جاودان به تشریح زندگی دیونیسوسی و ویژگی‌های ابرانسانی می‌پردازد که گویی، بازگوکننده ارزش‌های جدید است. به اعتقاد او «انسانی

۴۴. برای یافتن معنایی از «معنویت زنانه» قبل از هر چیز باید «زن و زنانگی» را به وجود منحصر به فرد هر زنی که خواهان درک این مسئله است، تقلیل داد. از آن‌رو که پرسش از چیستی انسان به پاسخ‌های کلی و مفهومی ختم می‌شود و چنانچه کیرکگور معتقد بود انسان در راهرو دانشگاه‌ها به‌اندازه ذره‌ای نیز فهم نشده است، ناگزیر باید در مقام فهم زن و زنانگی به فردیت ارجاع داد و اینکه به قول سقراط «خودت را بشناس». در اینجا مراد از «خودت» فردیت زنانه یک زن به‌مثابه «یکه» است. از این‌رو، معنویت زنانه، فقط نظر به فردیت یک زن در مقام خویشتن خویش فهم می‌شود.

۴۵. ورنو و وال، نگاهی به پدیدارشناسی و فلسفه‌های هست‌بودن، ۱۷۳.

که از نوع والا است، خویشتن را تعیین کننده ارزش‌ها احساس می‌کند... او خود را چنان کسی می‌شناسد که شرف هر چیزی را بدان می‌بخشد. او ارزش‌آفرین است؛^{۴۶} این رویه را می‌توان به‌مثابه نوعی واکنش وارونه به استعلای سنتی و همچون رویکردی در احیا استعلا در معنویت زنانه به حساب آورد.

از طرف دیگر، اتخاذ فرایند استعلایی، مستلزم فراروندگی دائمی به سوی غایت وجودی است. این غایت وجودی که همچون «ابر زن» یا به تعبیر استس «زن وحشی» است، انتخاب‌های آگاهانه و فردگرایانه زن را می‌طلبد؛ انتخاب‌های مداوم برای وصول به این ساحت است که به تدریج، عالم شخصی هر زن را سامان می‌دهد. بنابراین، معنویت یا خودسازی زنانه به‌منزله ساخت عالم شخصی نیز هست. این ادعا یادآور این عبارت یاسپرس است که «فلسفه، دانستن چیزی نیست، پدید آوردن اندیشه‌ای به‌منزله اثری هنری نیست، بلکه عمل ذات انسان متفکر در حال تفکر است که خود را می‌سازد».^{۴۷}

البته اگر خواهان ارائه خوانش فلسفی از معنویت زنانه منطبق بر بینش استس باشیم با چالش‌هایی نیز مواجه می‌شویم. مهم‌تر از همه اینکه در تبیین معنویت (اعم از زنانه یا مردانه) نمی‌توان از هستی خاص آدمی که مشترک میان دو نوع است به‌راحتی گذر کرد و آن را مغفول گذاشت. به عبارت دیگر، اگر نقطه عطف دیدگاه دوبووار در این جمله باشد که «زن زاده نمی‌شود؛ بلکه به‌صورت زن درمی‌آید»؛^{۴۸} ناگزیر اختلاف نگرش او با کلاریسا استس روشن می‌شود؛ زیرا استس به دوگانه‌انگاری هستی مردانه و زنانه معتقد است؛^{۴۹} حال آنکه هستی خاص آدمی نزد متفکران اگزیستانس نحوه‌ای از بودگی است که میان جنس زن و مرد مشترک است.

۴۶. فردریش نیچه، فراسوی نیک و بد، ترجمه داریوش آشوری (تهران: خوارزمی، ۱۳۹۰)، ۲۵۷.

۴۷. کارل یاسپرس، زندگی‌نامه فلسفی من، ترجمه عزت‌الله فولادوند (تهران: نشر هرمس، ۱۳۹۳)، ۱۵۰.

۴۸. دوبووار، جنس دوم، ۲: ۱۳.

۴۹. استس تحت تأثیر نظریه یونگ درباره آنیما Anima و آنیموس Animus بر ویژگی‌های عنصر مادینه تمرکز می‌کند. سپس، آنیما فارغ از اینکه عنصری متعلق به مرد است، مستقلاً مورد نظر استس قرار می‌گیرد و بنیادی برای اندیشه‌ورزی او در مورد احیا و ترمیم روح زنانه می‌شود؛ چراکه به زعم او، آنیما رونوشتی از هستی ویژه زنانه است و بدین‌سان، نظریه زن وحشی همچون اشارتی به هستی خاص زنانه تلقی شده است و می‌کوشد رهیافت وجودی برای تحقق زنانگی اصیل را ارائه دهد؛ بنابراین اگر همدلانه با استس بپذیریم که زنانگی قرین هستی خاصی فارغ از هستی مردانه است و اگر برخلاف اندیشه دوبووار بپذیریم که اگزیستانسیل زنانه جدای هستی‌داری مردانه است، بدین‌سان، معنویت زنانه با اصالت به چنین هستی خاصی آغاز می‌شود. حال آنکه این انگاره به‌مثابه مبنای خوانش معنویت‌گرایانه از نظریه «زن وحشی» در اندیشه کلاریسا استس است.

۶. نتیجه‌گیری

رافائل معتقد است که نظریه «زن وحشی» محصولی از الهیات سنتی و باستانی است که با گفتمان فمینیستی به دنبال زدودن تابوهای اجتماعی-مذهبی پدرسالارانه است. بدین‌سان، زنان با تحریک و توانمندسازی خود از طریق این ایده به قدرت روانی برای طغیان علیه همه هنجارهای اخلاقی و زیبایی‌شناختی پدرسالارانه رهنمون می‌شوند.^{۵۰} البته می‌توان درباره نتایج، اغراض و صحت و سقم این ادعا بحث کرد؛ چنانچه، معنویت زنانه‌ای که از نظریه استس استنباط شود نیز می‌تواند موافقان و مخالفانی داشته باشد؛ اما تحلیل فلسفی از آن می‌تواند به باریک‌اندیشی و سنجش محاسن و معایب معنویت زنانه ختم شود. به هر حال، اگر این معنویت را به منزله روشی برای اعتلای وجودی زن قلمداد کنیم، می‌تواند دربردارنده محاسن روان‌شناختی و حتی الهیاتی مفیدی باشد؛ مواردی نظیر تقویت کمال‌گرایی، بهبودی روانی و ارتقا رضایت فردی در زنان.

این خوانش فلسفی بر بنیاد تصدیق هستی خاص انسان-زن می‌کوشد تا به شکل فردگرایانه به تحقق زنانگی اصیل قوام بخشد؛ این خوانش از یک‌سو بر اصالت رهیافت دیونیسوسی تأکید دارد؛ به این معنا که پیروزمندانه از ظواهر ملالت‌بار زندگی، که خود را بسان رنج‌نمایان می‌کنند، گذر کند و با شادی و نشاط به زندگی آری‌گوید و تحول زیستی را دامن زند. در واقع، معنویت زنانه، قرین زیستی فردگرایانه مبتنی بر سرمستی و شورمندی است؛ چراکه زنان از طریق شعر، موسیقی، رقص و قصه به وادی طبیعت وحشی راه می‌یابند؛ ضمن آنکه طبیعت وحشی درون، زندگی پرشور در جهان درون و بیرون را تشویق می‌کند.

از طرف دیگر، معنویت زنانه بسان زیست‌استعلایی و ساخت عالم شخصی برای یافتن معنایی از خویشتن، شکوفایی خویش، تبیین و تثبیت فلسفه زیست زنانه و ارائه بینش متافیزیکی برای پایداری بر زندگی دیونیسوسی است؛ چراکه نیروی وحشی، زندگی خلاق زنانه را شکوفا می‌کند و به زنان توان می‌بخشد تا از موضع زنانه استعلایی قرین لذت، شادی، تحقق آزادی، گردش، آواز، شعر و خلاقیت را تجربه کنند. البته رسیدن به چنین موضعی، قرین تمرین و ممارست است و از آن‌روست که استس تأکید می‌کند که درک طبیعت زن وحشی یک آیین نیست، بلکه تمرین است.

50. Melissa Raphael, "Theology, Redemption and the Call of the Wild, Feminist Theology," *Feminist Theology*, no. 15 (1997): 55-72.

سیاهه منابع

الف- منابع فارسی:

- استس، کلاریسا پینکولا. بهار می‌رسد. ترجمه سیمین موحد. تهران: نشر تندیس، ۱۳۹۲.
- استس، کلاریسا پینکولا. زنانی که با گرگ‌ها می‌دوند: افسانه‌ها و قصه‌هایی درباره کهن‌الگوی زن وحشی. ترجمه سیمین موحد. تهران: نشر پیکان، ۱۳۹۶.
- پارگامنت، کنت. روان‌درمانی آمیخته با معنویت. ترجمه سید محمد کلاتر کوشه، سیدمحمد حسینی، و سجاد مطهری. تهران: نشر آوای نور، ۱۳۹۵.
- دوبووار، سیمون. جنس دوم. ترجمه قاسم صنعوی. تهران: نشر توس، ۱۳۸۸.
- محبوبی آرانی، حمیدرضا. «نیچه و رویکرد دیونوسوسی به زندگی و مرگ»، فصلنامه حکمت و فلسفه، شماره سوم (پاییز ۱۳۹۲): ۶۱-۸۲. https://wph.atu.ac.ir/article_390.html
- نیچه، فردریش. فراسوی نیک و بد. ترجمه داریوش آشوری. تهران: نشر خوارزمی، ۱۳۹۰.
- ورنو، روزه، و ژان وال. نگاهی به پدیدارشناسی و فلسفه‌های هست بودن. ترجمه یحیی مهدوی. تهران: نشر خوارزمی، ۱۳۷۲.
- هایدگر، مارتین. هستی و زمان. ترجمه سیاوش جمادی. تهران: نشر ققنوس، ۱۳۸۹.
- یاسپرس، کارل. زندگی‌نامه فلسفی من. ترجمه عزت‌الله فولادوند. تهران: نشر هرمس، ۱۳۹۳.
- یاسپرس، کارل. نیچه و مسیحیت. ترجمه عزت‌الله فولادوند. تهران: نشر سخن، ۱۳۸۸.

ب- منابع لاتین:

- Elkins, D. Hedstrom, L. Hughes, L. Leaf, J. and Saunders, C. "Toward a humanistic-phenomenological spirituality: Definition, description, and measurement." *Humanistic Psychology*, no. 28 (1988): 1-5.
- Estés, Clarissa Pinkola and Joseph Campbell. *The Hero With a Thousand Faces*. Princeton: Bollingen, 2004.
- Estés, Clarissa Pinkola. *Seeing in the Dark: Myths and Stories to Reclaim the Buried, Knowing Woman*. Colorado: Sounds True, 2010.
- Estés, Clarissa Pinkola. *The Dangerous Old Woman: Myths and Stories of the Wise Woman Archetype*. Colorado: Sounds True, 2010.
- Estés, Clarissa Pinkola. *The Late Bloomer: Myths and Stories of the Wise Woman Archetype*. Colorado: Sounds True, 2012.
- Estés, Clarissa Pinkola. *Unie hte Strong Woman: Blessed Mother's Immaculate*

Love for the Wild Soul. Colorado: Sounds True, 2011.

Heidegger, Martin. *Kant and the problem of metaphysice*. Translated by Richard Taft. Bloomington: Indiana university press, 1965.

Raphael, Melissa. "Theology, Redemption and the Call of the Wild, Feminist Theology." *Feminist Theology*, no. 15 (1997): 55-72.

Michelman, Stephen. *Historical Dictionary of Existentialism*. Maryland: Scarecrow Press, 2008.

Nietzsche, Friedrich. *Twilight of the Idols*, Translated by Walter Kaufmann. in *The Portable Nietzsche*, New York: Viking Press, 1954.

Silk, M. and Stern, P. *Nietzsche on Tragedy*. Cambridge: Cambridge University Press, 1981.

